



گزارش اول

شادی، رقص، دین و جوانان

# رقصی چنین میانه میدانم آرزوست

شاید منظورشان «ایران» باشد که اگر چنین است، این مخفف، تخفیف واژه نیست، کوچک شمردن واژه بی است به بزرگی «ایران». اما حالا هی نگویید که فلائی روده درازی می کند که چه بشود؟ بگذار برویم سر اصل مطلب، ولی مگر کسی تا به حال از یک کمی حوصله و صبر کردن ضرر کرده که شما ضرر کنید؟ می خواهم بگویم که گزارشگر چهره پنهان نام آشکار ایران جوان، رفته سراغ منابع و متونی که هیچ تابنده بی فکر نمی کرد بخاطر «رقص» سراغ آنها بروند. بروند و ببینند که در احادیث و گفته های بزرگان

بوی اعتقادی و تبیینی دارند، تکانهایی به وقت جنگ یا بی بارانی، یا شکار و نیز تکانهایی بومی - محلی در همین کشور خودمان مثلاً در میان بختیاریها، ترکمنها، ترکها، قوچانیها، کردها، بلوچها، عربها و... به وقت عزا یا عروسی یا حنا بندان و وقتها و بهانه های دیگر... همچنین تکانهایی فرمولیزه شده، کلاسیک، و همراه با ۸۰ نوازه و گروه کر ۲۰۰ نفره مثلاً بگیر باله دریاچه قو و مانند اینها را و دست آخر تکانهایی که برخی قزو قصبیله اش می گویند و رقصی و برخی هم رقص «ایرونی»! من که «ایرونی» رانمی دانم که چیست.

قرار نیست مثلاً بنویسیم و افشا کنیم که این گزارش راجه کسی نوشته است. اما مگر می شود شما حدس نزنید که گزارش کار کیست. گیرم که خودش هم نخواهد اسمش چاپ شود. اما کسی که در تمام عمرش فقط قلبش تکانهایی غیر عادی خورده، به وقت گریستن کودکی یا لبخند پژمرده پیری قد کمانی یا حتی بی بهانه، همین طوری، مثلاً به وقت دچار شدن به نوعی زندگی زدگی یا زدگی از زندگی، آمده و گزارش نوشته درباره تکانهایی تکان دهنده بی که گاه آیینی اند و رنگ و

که سایر چیزها، برای کسب آنند». یک جراح معروف ایرانی در کتاب روان درمانی اش، از درمان بیماریهای لاعلاج به وسیله شادی سخن می گوید: «شادی نه تنها جلوی بسیاری از بیماریهای ناشی از ناملایمات را که در قرن حاضر است می گیرد، بلکه حتی قادر است جلورشد بیماری سرطان را که در کمون است نیز بگیرد». آیا غم یا شادی یک مسأله شخصی و فردی است؟ روبرت شلدریک (زیست شناس) می گوید: «غم یا شادی یک مسأله فردی نیست بلکه مسری است». او در کتاب «علم جدید حیات» فلسفه جدیدی را پیش می کشد که ثابت می کند غم یا شادی یا حتی نحوه تفکر ما بر همه اذهان انسانها در سراسر جهان تأثیر می گذارد. وی که برای اثبات نظریه خود، از شواهد علمی و تجارب بسیاری کمک گرفته می گوید که حافظه و شعور انسان تنها در مغزش ذخیره نمی شود بلکه چیزی به نام شعور جمعی نیز وجود دارد. بر پایه فلسفه شلدریک، تمام موجوداتی که در یک رده و گونه خاص قرار می گیرند توسط یک حوزه «مورفوژنتیکی» که بسیار شبیه یک حوزه مغناطیسی است احاطه شده اند و به نحوی با یکدیگر در ارتباطند:

**- با این حساب اگر عبوس و اخمو و افسرده باشید نه تنها خود و اطرافیان را آزرده خاطر می کنید بلکه شخصی را در آن سوی دنیا نیز پریشان کرده اید.**

عوامل شادی آفرین کدامند؟ آیا ثروت، شهرت و قدرت شادی آفرین است؟

دکتر دیوید مایرز که «در جستجوی شادی» تمام مقالات تحقیقاتی مراکز علمی و پژوهشی آمریکا، کانادا، اروپای غربی را درباره شادی بررسی کرده، با قاطعیت می نویسد: «رابطه بی بین ثروت و شادی وجود ندارد. آرامش و شادی را نمی توان با پول خرید».

(یکی دیگر از نتیجه گیریهای وی چنین است که سن، جنسیت، نژاد، موقعیت اجتماعی، محل زندگی و سطح تحصیلات کمک مؤثری به شادی انسان نمی کند.) مبنای این نتیجه گیری، پژوهشی است که در دانشگاه شمال غرب آمریکا در بررسی تأثیر ثروت ناگهانی بر شادی انجام داده اند. آنها برندگان جایزه لاتاری را که همگی حداقل صد هزار دلار برده بودند برگزیدند و نتیجه گرفتند که «رابطه بی بین ثروت و شادی وجود ندارد». اگر چه ممکن است چنین پژوهشی در مورد جوانانی که در کشور ما به پول سینما رفتن و تی شرت خریدن محتاجند نتیجه بی عکس دهد!

اما به هر حال باید از نگاه کلان علمی به مقوله شادی سخن گفت. نتایج تحقیقات دیگری که درباره شادی افراد علیل و مفلوج یا خشنودی نابینایان به عمل آمده نشان می دهد که «افراد دچار نقص عضو جسمانی به اندازه افراد سالم شادند» یا با وجود موانع فراوانی که نابینایی به همراه دارد، معمولاً نابینایان نیز به اندازه افراد بینا شادند

نورمن کازینز در کتاب «تشریح یک بیماری» می گوید که برای از سرگیری یک زندگی طبیعی و سالم با بیماری فلج مبارزه کرده است. او از «خنده» به عنوان داروی اصلی خود نام می برد و می گوید: «وقتی که می خندیم همه چیز به نفع جسم و ذهن ما پیش می رود. آندروفینی که در مغز تخلیه می شود به ما احساس «پرواز طبیعی» می دهد و بازدهی سیستم تنفسی درست مانند زمانی می شود که به ورزش دو پرداخته ایم.»

سیاهپوشان عبوس، امروز از «آیین غم» سخن می گویند. تفریح نه، لباسهای شادی نه، شانه بی برای موهابیت نه، خودآرایی های مشروع هم نه! شگفتا زاهد نمایانی که به بهداشت روانی «نه» می گویند. چرا عناصر شادی آفرین مشروع رانمی می کنند. اضطراب و افسردگی و فرهنگ غم، جامعه بی پویا می سازد مگر همیشه؟

مگر با اندوهی سیاه می توان به سوی کمال رفت؟ بچه ها عصبانی اند، نوزادان عصبانی اند. جوانها پر از انرژی منفی اند. پس نقش معنویت و آموزه های دینی در ایجاد سرور انسانی کجاست؟ پس نقش شادیهای زمینی در پیشبرد امور معنوی چیست؟

یک جامعه شناس خسته جان می گوید: «جوان انرژیهای شادی طلب دارد که باید در چارچوب عقل و شرع آزادشان کند. فرهنگ شادی و تبسم، از میزان جرایم می کاهد. انسانهای شاد به فعل و انفعالات خشونت بار روی نمی آورند. آنهاهایی که معتقدند شادی در اقتصاد و توسعه و عمران، نقش آفرین است نمونه های تجربه شده رامثال می آورند که برای بالا بردن میزان تولید، روحیه شادی و نشاط در مدبران و کارگران چه ها که نمی کند.»

نه صحبت از شورش علیه غم نیست. صحبت از تبدیل جوانان به «علی بی غم» نیست. مسأله شناخت هویت واقعی شادی و اندوه است. سالکان در راه سلوک، نقش مهم غم را در حیات معنوی انسان درمی یابند. آنها در دنیای غم به آسمان نزدیک تر می شوند. دستشان به سقف ملکوت می رسد. رمز و رازهای هستی را با اندوهی سبز می آموزند. غمهای کمال آفرین آدمی را به رویش می رساند. جرعه های اندوه در کام سالک گاهی داروست. چراغ است. در حومه همین اندوه سبز است که عارف به سرور و نشاط دست می یابد. اینجا دیگر مرحله بی است که غم و شادی در نزد عارف یکسان است. در چنین تیغستانی، آنها اندوه را برای خود می خواهند و نه برای اجتماع. غم عرفانی ایشان با اندوه معمولی تفاوت دارد.

درویش غلامحسین می گوید: «به این نکته توجه کن که غم خود به خود می آید، اما شادی را باید ایجاد کرد.»

چه مردمانی که با سینه های چاک چاک، به دلکک بدل می شوند تا خنده بی بر لب مغمومان نشانند ولی جفدها همیشه گریه می خواهند. و حالا ملامحمد از دستورات آسمانی سخن می گوید. دستوراتی برای شادی. دستوراتی برای زدودن غم، رهایی عواطف محبوس. کدام دستورات؟

- ثواب تبسم. سفارش پوشیدن لباسهای شاد و روشن. عطر خوش. پاکیزگی. تفریح. طبیعت. مهربانی. عشق. ملامحمد از ضامن آهو، از امام غریب می آورد سخنی: «از لذایذ دنیوی، نصبی برای کامیابی خویش قرار دهید و خواهشهای دل را از راههای مشروع برآورید. مراقبت کنید که در این کار به مردانگی و شرافت شما آسیب نرسد.»

روبرت پلاچیک در کتاب «هیجانها، حقایق، نظریه ها و یک مدل جدید» از قول «هنری موری» جمله غریبی می گوید: «یکی از غریب ترین نشانه های مشخص عصر ما که کمتر قابل تفسیر است غفلت روانشناسان از موضوع شادی است.»

آیا شادی رامی توان تعریف کرد؟ جان مارشال ریو در «انگیزش و هیجان» می گوید: «شادی احساس مثبتی است که از حس ارضا و پیروزی به دست می آید.»

دکتر مایکل آیزنک در روانشناسی شادی، چه می گوید؟ «شادی عبارت است از مجموع لذتها منهای دردها.»

برای ارسطو شادی بهترین متاع است: «شادی بهترین چیزهاست و آنقدر اهمیت دارد

خورشید می چرخد و می گردد و سپس دو چشم ختایی گزارشگر به من خندیدند، یعنی که یک چشم می گفت «چون کشتی بی لنگر کج می شد و مژ می شد» و چشم دیگری گفت: «رقصی چنین میانه میدانم آرزوست»

حالا روی دست من، گزارشی مانده که شاید اگر چاپ شود، برخی از چشم چهره ها، گره بر ابرو بیفکنند و بگویند: «تبلیغ رقاصی می کند این قرتی!» و من باید زیر باران بروم. کجایی ای ترک بی اسب و بیابان. های!؟

موضوع، موضوعی قابل اغماض و چشم پوشی نیست. این را هم بگویم که لبخند در قفس، زندگی نیست، گواهی که زندگی خود، قفسی است بزرگتر. اما چه کسی شادی را درغل و زنجیر می خواهد. اصلاً این که بیاییم و بگویم ایست، از جایتان تکان نخورید، تکان خوردن ممنوع، خودش داستانی است که باید یک بار و بطور مفصل به آن پرداخت. به خاطر مرسید که به آن گزارشگر پنهان چهره نام آشکار یک بار گفته ام محور زمین کمی از خط قائم انحراف دارد. یعنی زمین کج به دور خودش و به دور

دین «رقص»، تکان ممنوع است یا نه و اگر می بینید که گزارشگر جابه جا به این گونه روایات اشاره و استناد می کند، شاید منظورش این بوده که نکند سالها، سرنا را از سرگشادش زده باشیم، زبانم لال. من که حدیث شناس نیستم. به قول علما، رجال و درایه علم الانساب هم نمی دانم و نمی دانم که فلان یا بهمان حدیث، حدیث ضعیف است، حدیث صحیح است، متواتر است، فرد است یا حتی حدیث جعلی است و فلان راوی ثقة است یا نه. اما این رامی دانم که همین قدر که در متون دینی و حدیثی به موضوع «رقص» پرداخته شده، پس این

او از «خنده های صادقانه» سخن می گوید و نه شادیهایی تخریبی.

□□□

● مردانی که چهره غم گرفته و

افسرده بی از بزرگان دینی نشان می دهند،

چشم بر چنین عباراتی می بندند:

پیامبر (ص): من هم مانند شما بشری هستم که

قهرأ شوخی و مزاح می کنم. (کنز الاعمال)

حضرت علی (ع): هر گاه یکی از اصحاب خدا اندوهگین

بود، رسول خدا با شوخی کردن او را شادمان می نمود. (سنن

النبی)

امام صادق (ع): مؤمن، شوخ طبع و خوش مشرب است ولی

منافق، گرفته و خشم آلود (بحار الانوار)

- روزی پیامبر (ص) و علی (ع) خرما می خوردند. پیامبر از روی

مزاح هسته های خرماهایی را که می خورد جلوی علی می

گذاشت. وقتی از خوردن خرما فارغ شدند همه هسته ها

جلوی علی جمع شده بود. پیامبر فرمود: یا علی تو پر خور

هستی و علی به شوخی جواب داد: پر خور کسی است

که خرما را با هسته اش می خورد! (زهر الربیع)

□□□

هنوز استهزا و تمسخر جوانهایی تفنگ به

دست با چهره های یخزده در اوایل دهه ۶۰ در

حافظه ما باقی مانده است؛ مردانی که

عطر فروشی ها را به چشم دکانهای رسوایی نگاه

می کردند و یک مهر ضدانقلاب یا مستکبر یا «مرفه

بی درد» بر پیشانی هر جوان آراسته می که مرتکب

استفاده از بوی خوش عطر و ادکلن شده بود می چسباندند. آن

مردان چروک پوش گویی ورقی از زندگی پیامبران را نخوانده اند.

مثلاً امام صادق گفته است: «رسول خدا برای بوی خوش بیشتر از

خوراک، هزینه می کرد.»

در چنین روزگاری، مردان خشم آلود و «بچه های خشونت»، سفیدپوشان

و «روشن پوشان» را چیزی در حد مرتد و بی دین عنوان می کردند. آنها نه

«وسائل الشیعه» و «مستدرک الوسائل» را ورق زده بودند که نوشته بود: البسوا البیاض

فانه أطیب و أظهر... (جامه سفید بپوشید که آن نیکوترین و پاکترین رنگهاست)

و نه منتهی الامال را خوانده بودند که نوشته: «بیشترین لباسهای پیامبر (ص) سفید بوده

است» و نه گوشه چشمی به «بحار الانوار» انداخته بودند که به نقل از امام پنجم نقل کرده

بود: «هیچ لباسی بهتر از سفید نیست». آنها همه چیز را از مگسک تفنگ می دیدند؛ نه

روایاتی را مرور کرده بودند که در آنها رنگهای روشن زرد و سبز را پیشوایان دین توصیه

کرده اند، و نه از قبای سبز پیامبر تصویری داشتند و نه از عشق رسول به سبز.

چروکپوشان تلقی بدوی خود از یک دین خشن را داشتند. اگر کسی به یاد آنان می آورد

که لباس ساده در اسلام مؤکداً مکروه و مطرود اعلام شده یا حدیثی از امام علی (ع)

می خواند که «لباس سیاه بپوشید که لباس فرعون است» (بحار الانوار) یا کسی اشاره بی

می کرد به این که در حال نماز مستحب است که نماز گزار لباس سفید به تن کند و لباس

سیاه در هنگام نماز، مکروه است (جامع عباسی شیخ بهایی) با صدای گلنگدن مواجه می شد که حرف، حرف گلوله است. بعضی از چروکپوش ها ۲۰ سال بعد متوجه شدند که آراستگی یک مؤمن در فراخواند دیگران به سوی ارزش های آسمانی چقدر مؤثر است، چون لابد واعظان اصلاح طلبی پیدا شدند که گفتند: «خداوند متعال زیبایی و خودآرایی را دوست می دارد.» (بحار الانوار)

آنها حتی «مصباح الفقاهه» آقای خوبی را هم به تمسخر می گرفتند که گفته بود: «دلیلی بر حرمت شادی شدید نداریم» سیاهپوشانی که همه چیز را خاکستری و مشکی و کبود می خواستند به کوچکترین هلهله های شادی واکنش نشان می دادند. یکبار یک خطیب یکی از بچه های خشونت را به کنار کشید و برایش سخن ها گفت: فکر نکن که

آدمهای شاد را سینه دیوار باید گذاشت. فکر نکن که شادی، مطابق سیره نبوی نیست. در «دعائم الاسلام» نوشته است: روزی پیامبر از کنار گروهی از زنگیان که مشغول طبالی و آواز خوانی بودند می گذشت. آنان با دیدن پیامبر ساکت شدند. پیامبر فرمود: «به کارتان ادامه دهید تا یهودیان بدانند که در دین ما آسانی و آسایش است.»

امام پنجم فرموده است که: روزی پیامبر از محله بنی زریق عبور می کرد. صدای موسیقی شنید. فرمود: چه خبر است؟ «گفتند: ای رسول خدا فلانی از دواج کرده. پیامبر فرمود: «پس دینش کامل شده است. این از دواج است نه زنا. از دواج نباید مخفیانه باشد. باید دودی به آسمان برود یا صدای دایره بی بلند شود. فرق زنا و نکاح به نواختن دایره است.»

آن خطیب باز هم ادامه داد. جوانک تفنگ به دست داشت شاخ درمی آورد. فرماندهش به او گفته بود: هر کس هلهله کند خوش حلال است!

خطیب گفت: شب عروسی علی (ع) با فاطمه (ع) پیامبر (ص) صدای دایره شنید. پرسید: این چیست؟ ام سلمه گفت: ای رسول خدا این اسماء بنت عمیس است که دایره می نوازد و با این کار می خواهد فاطمه را شاد نگه دارد که مبادا احساس بی مادری کند. پیامبر دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا همانطور که اسماء دخترم را خوشحال کرد در قلب او شادی افروز.

خطیب مثال دیگری زد. کشتی های جوان تفنگ به دست غرق شده بود: رسول خدا وارد مدینه شد. موج شادی مدینه را فراگرفت. مردان و زنان انصار به استقبال آمده بودند. هر کدام می گفتند به منزل ما بیایید. پیامبر فرمود: شتر را به حال خود واگذارید. شتر بر در خانه ای ایوب زانو زد. دختران طایفه «بنی نجار» در حالی که دف می نواختند از منزل خارج شدند و این شعر را می سرودند: نحن جوار من بنی النجار / یا حبذا محمد من جار (ما دختران بنی نجاریم - محمد چه همسایه خوبی است)

خطیب گفت: هنگام از دواج رسول خدا با حضرت خدیجه هم، زنان می زدند و می خواندند. سپس بانوان دایره هایی آوردند و آن را برای خدیجه می نواختند.

در دل جوان چروکپوش، قطاری رد می شد. دلش پراز مه و تگرگ بود. به یاد آورد که چقدر آسان به دستهایی دستبند زده است که جرمشان فقط حمل یک «دایره» بود. به گمانم چشمانش از غفلت پر شد.

لبو فروش چه صدایی داشت. کوچه را روی سرش برداشته بود و می خواند: آهای لبو. آهای لبو. مثل قند شیرین. در یکی از خانه ها یک «مرد سینه سنگی» گوشه اش را گرفته بود. شاک می بود. آمد توی کوچه داد زد: تو چرا غنا می خوانی برادر؟

لبو فروش گفت: غنا؟! یعنی چه؟ من لبو می فروشم. یک روحانی که از آنجای گذشت، بعدها مقاله ای درباره این خاطره و «غناي حرام» نوشت. او در مدح موسیقی انسانی سخنانی گفت اما «بچه های خسونت» او را «آخوند سوسول» نام گذاشتند! عجب زمانه ای.

جوان چروکپوش که بعدها سفیدپوش شد به خطیب نقل کرد که به موسم سیاهپوشی روزی به مجلس عروسی یورش برد که زنان جدا و مردان جدا به سادگی کف می زدند و هلهله می کردند، کودکان می رقصیدند و زنان برای آنها دست می زدند. مجلس مختلط نبود. گفته بودند دستها بالا! گلنگدن را کشیده بود. رنگها زعفرانی شده بود. قشقرقی برپا بود که آدم سگس را نمی شناخت و سگ، آدمش را. دستبندی بود و مینی بوسی. کودکان می گریستند. پیران می لرزیدند. فقط دایره یی بود و دفی. پاسگاه پر شده بود. محبوسان موقتی فقط به آهی و نفرینی دسترسی داشتند: «چند وقت بعدها وقتی کتاب مراجع را باز کردم دیدم چه آش شوری بودم. چه آناش بیست چشم بسته یی!»

«رقص و دست زدن مرد در میان مردان و زن در میان زنان (بدون اختلاط) در مناسبت های شادی، اگر مفسده انگیز نباشد بی اشکال است. (آیات عظام: خوئی، میرزا جواد تبریزی، فاضل لنکرانی، یوسف صانعی، حسین نوری همدانی، سید محمد حسین فضل الله، صالحی مازندرانی و...)»

«بچه ها تکلیف ندارند و دست زدن خانم ها در مجلس عروسی اشکال ندارد» (امام و گلپایگانی)

«من برای کودکان تکلیف قایل بودم! عروسی به هم خورد. دختری بیوه شد. سینه یی را ستم فراگرفت.»

و آخرین استفتایی که خواندم همین بود که:

«اگر مجلس عقد و عروسی با هم باشد آیا جایز است که خانم ها در صورتی که نامحرم صدای آنان را نشنود آواز بخوانند؟»

جواب: اشکال ندارد (امام - استفتاء)

و برابری راهی گشوده شد. یکروز کتابی از آیت الله «ملانظر علی طالقانی» خواندم و تکان خوردم. از دیدگاه او و بعضی از فقها «رقص، هلهله و حوصه عربی (لی لی لی) جایز می باشد» حالا من باید از خیلی ها حلالیت می طلبیدم. طلبیدم و خالی شدم.

□□□

رقص در یک نگاه اسطوره یی، از رابطه انسان با طبیعت، جامعه، آینده و خدایان سخن می گوید.

یک رقص شناس ایرانی به نقل از «روح های تسخیر شده» می گوید: «انسان با مشاهده همه ارکان عالم که در سیر و حرکتی موزون است معانی و تعاریف خاصی از آن نموده است. حرکات جزرومد، حرکت ستارگان و اجرام آسمانی و ابرو بادها نشان از جهان شمولی حرکات دارد.»

در فرهنگ هندی حرکات اعضای بدن «شیوا» - خدای رقص - همان حرکت کیهانی



است. رقص شیوا اعمال الهی پنج گانه را به نمایش می گذارد:

- ۱- خلق مستمر جهان: از ریتم این رقص، کائنات آفریده می شود و گسترش می یابد.
- ۲- حفظ و حراست جهان: نظم حرکات جاودانی کیهان را این رقص پایدار می دارد.
- ۳- تخریب و فناي جهان: فساد در اشکال مختلف جهان حادث می شود.
- ۴- تجسد و تناسخ: رقص شیوا، سیر مدام حیات را از شکل محدود به شکلی نو بیان می کند.

۵- رستگاری ابدی: با این رقص است که بشر بر نقش خویش در قلمرو ابدیت آگاه می شود. در مذهب هند، رقص مذهبی این معنا را تشریح می کند که جسم نیز می تواند مقدس باشد. رقص آفریقایی ها نیز دارای آداب و رسوم خاصی است. رقصان هنگام رقص، صورتکهایی به چهره می زنند و پرهایی روی کلاه خود نصب می کنند به این معنا که نیرویی فوق طبیعت، از طریق کار و جنبش و حرکات گروهی تولید می شود و به این وسیله، بشر خود را به طبیعت پیوند می زند.

در رقص اقوام و ملل، اشتراک عاطفی انسانها مطرح است. آنها می گویند: رقص به انسان مفاهیمی را القا می کند که در قالب بیان نمی گنجد و مثل اسطوره، نمادی از عوالم والاتر از واقعیات روزمره است.

رقص در قبایل ابتدایی حاکی از نوعی درک اجتماعی بود. مثل انواع رقص های سرخپوستی. مثلاً «رقص جنگ» نوعی ستایش و تضرع برای پیروزی بود. «رقص نردبام» رقصی بود که ساحران برای دفع ارواح پلید انجام می دادند و «رقص امید» برای استعانت خدایان جهت توفیق در کشاورزی و صید و شکار صورت می گرفت.

«روژه گارودی» یک جمله حیاتی بر زبان می آورد. او می گوید: «رقص در ابتدای قرن بیستم به صورت یک هنر تزئینی درآمد. هنری عاری از هر جلوه و کسوت انسانی. و چنین شد که برخی از روحانیون مسیحی مانند قدیس آگوستینوس، رقص را سفاهتی شهوانی و عمل شیطان رجیم توصیف کردند و خداپاواران به این نتیجه رسیدند که رقص پس از هنر رنسانس، در جهت اشباع منافع مادی و حیوانی توازن یافته است.»

جوان چروکپوش که زمانی کودکان رقصان را با نعره هایش ترسانده بود بعدها با خواندن مطالبی درباره «شرع و شادی» روی این جملات مکث عمیقی کرد که رقص کودک حالت اختیاری ندارد و غیر ارادی است. در واقع بروز حالت شادی درونی اوست. آهنگ یا اشعار شاد سیستم عصبی کودک را متناسب با ریتم به واکنش موزون فرا می خواند. او حتی روایاتی را مرور کرد که در آنها نوشته شده بود «فاطمه (س) پسرش

امام حسن (ع) را می رقصاند و برایش این شعر را می خواند:

اشبه اباک یا حسن - واخلع عن الحق الرسن

(ای حسن شبیه پدرت باش و ریسمان را از گردن حق درآور).

ام سلمه هنگام تربیت و مراقبت از امام حسن (ع) می خواند:

بأبی ابن علی - انت بالخیر ملی

(پسر علی، قسم به پدرم تو آکنده از خیری)

و پیامبری مهربان برای امام حسین می خواند:



**جهان پر سماع است و مستی و شور  
ولیکن چه بیند در آینه، کور  
نبینی شتر بر سماع عرب  
که چو نش به رقص اندر آرد طرب  
شتر را چو شور و طرب در سراسر است  
اگر آدمی را نباشد خر است**



**حزقه ... حزقه - ترق عین بقه  
(کوچولو، کوچولو بیا بالا - خوشگل کوچولو بیا بالا)**



جوان چرکپوش به یاد آورد که در چه دوزخی و با چه حال مشوشی حتی رقص های بومی - محلی، مثل چوب بازی، را به کفر و ضد انقلاب ربط داده و واکنشهای وحشتناک نشان داده است. چوب بازی روستاییان کجا و رقص های برهنگی کجا؟! پس به یاد آورد که چقدر با لجاجت «کف زدن» را حریف «صلوات» تلقی کرده است. چقدر اصرار داشته در گفتن این عبارت که مردم جهان بر دو دسته سیاه و سفیدند؛ یا صلواتی اند یا کفی!

اما اکنون دیگر دریافته بود که چه صلواتی هایی که در مجلس عروسی یا در اعیاد و میلاد معصومین و یا در تشویق قهرمانان خود کف زده اند و چه کفی های که در درون خود صلواتی بوده اند.

جوان چرکپوش در مورد ست زدن فقط به «انفال» قرآن تکیه کرده بود که در مورد مشرکان است. «و نماز شان در خانه خدا جز سوت کشیدن و کف زدن نبود. پس به سزای آن که کفر می ورزیدند این عذاب را بچشند».

جوان عبوس گمان کرده بود که هر کس کف بزند مشرک است! اما اکنون حتی به یک نمونه از مردم میهنش شک نداشت که در مخالفت عمدی با شریعت در کعبه کف زده و سوت کشیده باشد.

یکبار یک مرد مدعی برای جوان چرکپوش حدیثی را نقل کرده بود که براساس آن «پیامبر می فرمود: «من شما را از رقص و نی و شطرنج و طبل باز می دارم» او سپس به یاد آورده بود که رهبر فقیدش، شطرنج را به عنوان یک وسیله ورزشی و سرگرمی جایز اعلام کرده بود. حالا شطرنج نه به عنوان یک قمار که به منزله یک بازی فکری صاحب فدراسیون شده بود.

پس به یاد آورده بود که نی و طبل نیز به فتوای بعضی از فقها - اگر مفسده بی مثل آزار و اذیت دیگران و ترویج اشعار باطل - نداشته باشد بی اشکال اعلام شده بود. به یاد آورده بود که طبل و نی در مراسم عزا و عروسی حتی در حضور روحانیان و مشرکان - حتی در صدا و سیما نه چندان مفرح کشورش چقدر کار برد دارد. پس مانده بود واژه بی دشوار و گیج کننده به نام «رقص» که آن نیز - اگر همراه مفسده بی نباشد - به فتوای بسیاری از فقها، بی اشکال اعلام شده بود. پس جوانک چرکپوش پای صحبت فقیهی نشست که می گفت: رقصی که پیامبر (ص) مردم را از آن نهی نموده رقصی بوده که در دوران جاهلیت رواج داشته. یا اگر در دوره ائمه معصوم نهی شده به این خاطر بوده که در سلطه خلفای اموی و عباسی، تربیت «غنیه» (کنیز کانی که آواز می خواندند و می رقصیدند و ساقی می شدند) مورد استقبال اعیان و درباریان قرار گرفته بود.

این «مولوی» است. می گذرد از بازار زرگران. «صلاح الدین» چکش می زند. مولوی به وجد می آید. چرخ می زند. سماع آغاز می کند. صلاح الدین چکش را به شاگردانش وا می گذارد. بیرون می آید. مولوی او را در آغوش می کشد. بر روی او بوسه می زند. صلاح الدین ریاضت کش، ناتوان شده است. عذرخواهان به دکان برمی گردد و به شاگردانش می گوید بی وقفه زر بکوبید و لحظه یی دست از چکش برندارید. مولانا از نیمروز تا غروب سماع می کند.

«ابوبکر شبلی» چند شبانه روز زیر درختی می رقصد و می گوید: هوهو. می گویند: این چه حالت است؟ «شبلی» می گوید: این فاخته بر این درخت می گوید: کوکو. پس من نیز در موافقت با او می گویم: هوهو.

از شبلی می پرسند چیزی در باب سماع بگو. می گوید: «ظاهرش فتنه و باطنش عبرت است».

«ذوالنون» مصری چه گوید؟ سماع، صدای خوش دل را به جست و جوی خدا برمی انگیزاند و وسیله یی برای ادراک حقیقت است.

- سماع ورد حق است که دلها بدو برانگیزد و برطلب وی حریص کند، هر که آن را به حق شنود به حق راه یابد و هر که به نفس شنود در زندقه افتد.

«ابو ابراهیم بن اسماعیل نجاری» چه گوید؟

- «سماع چون در گوش افتد پنهانی های سر را بجنباند و برانگیزد؛ یکی به جنبش آید از عجز صفت خویش که طاقث کشیدن آن بار ندارد و یکی متمکن باشد به قوت حال، آن بار را بکشد. اصل این سخن آن است که هر که را در سرحالی نیست با حق که بر آن حال سماع کند، سماع کردن براو حرام است. سماع آن کسانی که حال باطن ندارند نفسانی باشد» و دکتر حاکمی درباره سماع چه گوید:

- «سماع حالتی در قلب ایجاد می کند که وجد نامیده می شود و این وجد حرکات بدنی به وجود می آورد که اگر حرکات غیر موزونی باشد، اضطراب و اگر حرکات موزونی باشد کف زدن و رقص است».

و سعدی درباره سماع چه گوید؟

**نگویم سماع ای برادر که چیست  
مگر مستمع را بدانم که کیست  
گر از برج معنا برد طیراو  
فرشته فروماند از سیراو  
و گر مرد سهواست و بازی و لاغ  
قوی تر شود دیوش اندر دماغ  
پریشان شود گل به باد سحر  
نه هیزم که نشکافدش جز تبر**



پس حرمت رقص به ابتدال آن بسته است و نمی توان گفت که هر حرکت ریتیمیک فیزیکی یا بروز هر گونه حالت شادی، حرام است. او سپس «مجمع المسائل» یوسف صانعی را خواند که گفته است: «رقص را فی حد نفسه نمی توان گفت که حرام است».

□□□

جوان چرکپوش چقدر دنبال پاسخ گشت. چقدر با کمبود پاسخ مواجه شد. چقدر از «عزت سکوت» حرف شنید. آخرش پیرمردی در کتابخانه بی قدیمی به او گفت که چه پژوهش های ریشه بی و تعیین کننده بی در تنورها سوخته است. شاهد این ادعا، علامه طباطبایی است که گفته است: «برادر ما راجع به تأثیر صدا و کیفیت آهنگ ها و تأثیر آن در روح و تأثیر لایبی برای کودکان و بطور کلی از اسرار علم موسیقی و روابط معنوی روح با صداها و طنین های وارده در گوش، کتابی نوشتند که انصافاً رساله نفیسی بود و تا به حال در دنیای امروز بی نظیر و از هر جهت بی سابقه بود. لیکن بعد از اتمام رساله خوف آن را پیدا کرد که به دست ناهلان از ابنای زمان و حکام جائر بیفتد و از آن، حکومت های نامشروع دنیای امروز استفاده و بهره برداری کنند، لذا آن را بطور کلی مفقود کردند».

واژه هایی که باید چشم ها و دلها و گوشها را می شستند، سوختند. به همین راحتی، اخوی!

جوان چرکپوش به یاد آورد که یک بار یک مزقونچی را سیر کتک زده بود. آن «مزقونچی» آن روز در جواب سیلی های این برادر فقط یک چیز گفته بود که برای تعالی جوان چرکپوش در روزگار تحلیل و درک، مثل نردبام بود؛ مزقونچی گفته بود: من در وسائل الشیعه خوانده ام که امام صادق (ع) فرموده: «اجرت آوازه خوانی که در مجالس عروسی می خواند بی اشکال است». حالا تو از امام صادق مؤمن تر شده بی؟! سیلی می زنی؟ «مزقون» مرا می شکنی؟

جوان چرکپوش اکنون سفید می پوشد، به هر مزقونچی که می رسد کلی شاباش بی دلیل می دهد تنها برای این که مزقونچی کتک خورده، او را حلال کند. پس مثنوی می خواند:

رقص آن جا کن که خود را بشکنی  
پنبه را از ریش شهوت بر کنی  
رقص و جولان بر سر میدان کنند  
رقص اندر خون خود مردان کنند  
چون رهند از دست خود دستی زنند  
چون رهند از نقص خود رقصی کنند  
مطربانشان از درون دف می زنند  
بحرها در شورشان کف می زنند

و حالا... در یکی از خیابانهای اعیانی تهران، زنگ یکی از آپارتمانهای وسیع گرانترین مجتمع مسکونی پایتخت را می زوم. وارد منزلی می شوم

که مثل یک موزه، دیدنی است. اینجا یک کلاس رقص است هنوز در فکر آن قطعه سفالم که در سیلک کاشان به دست آمده و تاریخ آن را در حدود اواخر هزاره پنجم و اوایل هزاره چهارم پیش از میلاد تعیین کرده اند. این اثر باستانی از نظر مطالعه تاریخی رقص در ایران بسیار ارزشمند است. روی این قطعه سفال که خود بخشی از یک ظرف بزرگ بوده چهار زن در حال رقص دایره وار دسته جمعی اند. چنین رقص هایی از نظر باستانشناسان، رقص مقدس مذهبی است که به منظور تجلیل یا پرستش موضوعی مطلوب از قبیل آتش، بت، شکار، توده محصول و خرمن و درختان پر بار انجام می گرفته است.

از نوشته یحیی ذکاء بیرون می آیم. وارد سالن رقصندگان تهرانی می شوم. اینجا در هر جلسه نیم ساعت چهار پنج نفر با پوشیدن لباسهای دوره قاجار به تمرین رقص های سنتی، محلی، لرگی و الگوهای رقصان قاجاری می پردازند. سن شرکت کنندگان بین ۱۸ تا ۳۵ سال است. آنها نمونه هایی طلایی از رفا داران سال دو هزارند. دقایقی قبل از ورود آنها به سالن رقص، اتومبیل های خوش خوراک خود را جلوی مجتمع پارک می کنند. می لغزند و می آیند. من اسم ماشین هایشان را یاد نمی گیرم. ندیده ام.

انگیزه هایشان را می پرسم:  
- تفریح.

- تخلیه.

- تناسب اندام.

- هنر جویی.

- پر کردن وقت فراغت.

و کلیشه هایی از این قبیل. یا نمی گویند، حرفه هایشان را می جویند. یا ندارند حرفی لا بد.

□□□

یک میدان شلوغ و پر ازدحام در تهران. یک سالن بدنسازی: کلاس آموزشی باله!

نخست جملات یک باستانشناس متخصص رقص را مرور می کنم: «آنچه امروز به نظر ما تفریح به شمار می آید. برای انسان ابتدایی یک امر جدی بوده. آنها هنگامی که به رقص بر می خاستند می خواستند به طبیعت و خدایان چیزهای مفیدی بیاموزند یا تلقین کنند و به وسیله رقص، طبیعت را به خواب مغناطیسی در آورده و به زمین دستور دهند تا حاصل خوبی به بار آورد.» وارد کلاس باله می شوم. مربی این کلاس یکی از شاگردان «مادام لازاریان» است. مادام لازاریان کیست؟

این بانوی ارمنی به همراه همسر خود کلاس های باله برگزار می کردند. بیشتر مربیان و آموزگاران امروز باله در تهران، شاگردان مادام لازاریانند که در سطح شهر پخش شده اند. مادام تا همین چند سال پیش به آموزش باله مشغول بود. حالا می دانید او کجا است؟ حدس بزنید کجا است؟ خانه سالمندان کهریزک! مربی باله می گوید از ۵ سالگی پس از طی یک دوره یک ساله در کلاسهای ژیمناستیک که ضرورت اولیه برای ورود به کلاسهای باله است،



غریزی و فطری دختران جوان است.

□□□

به محله بی دیگر آمده ام. سالن دیگری پیدا کرده ام: در شهرک پولداران تازه به دوران رسیده، در سالن انتظار یک خانه ویلایی ایستاده ام و مثل روستایی ها از تماشای این خانه بسیار بزرگ و شیک که مثل یک آموزشگاه عظیم علمی روی دیوارهای سالن انتظارش، برنامه های صبحگاهی و عصرگاهی کلاس های مختلف باله، رقص آذری، رقص غربی، انواع رقص های محلی، هندی، عربی و حتی رقص ژاپنی! نصب شده، سرم را می خارانم! مراجعین پس از انتخاب نوع کلاس و تطابق پیش نیازها و کلاسهای اصلی و دوره های لازم، به رییس دفتر مراجعه کرده و با پرداخت شهریه های هنگفت و رود خود را به جهان لغزنده رقص به ثبت می رسانند. تعداد جلسات این کلاسها زیاد، مدت ترم طولانی و شهریه صد البته بسیار گران است.

پس دیگر سرم را نمی خارانم اگر خانم هایی را می بینم که در خودروهای بسیار لوکس، لباسهای آخرین مدل، زیور آلات فراوان و گرانبها یکی پس از دیگری با ساکی در دست که حاوی لباس مخصوص رقص انتخابی آنها است سر می رسند. دختری ۱۹ ساله که اضطراب فراوان دارد که نکند آموزش های رقص ایرانی او به موقع تکمیل نشود می گوید: سه ماه دیگر جشن عروسی ام برگزار می شود و من باید بتوانم بسیار خوب و سنجیده در این مراسم برقصم تا بعداً پیش دوستان و آشنایان که فیلم این جشن را می بینند آبرویم نرود. دختر دیگری که کمی آن سوتر نشسته می گوید تازه به ایران برگشته است. او تأکید می کند که پس از بازگشت به ایران، حالا در تطبیق خود با محیط جامعه ایران مشکل دارد، پس به اینجا می آید تا سرش گرم شود.



اما انگیزه دختر سومی جالبتر است؛ سرت را بخاران! او می گوید: تمام دختران فامیل در این کلاسها شرکت کرده و فارغ التحصیل شده اند، مگر من چه از آنها کم دارم؟ نباید عقب بمانم.

بین من این «شبه گزارش را از کجا شروع کردم و در کجا به پایان می رسانم. اصلاً متوجه این نکته هستی که حتی آدمی که می خواهد راجع به رقص یک گزارش نیمچه تحقیقی بنویسد خودش باید در این عالم مثل سگ برقصد!

این کلاسها البته مال شمال شهری ها است. در جست و جوییم از جنوبی های شهر به این کلاس ها بر نمی خورم اما بعضی ها می گویند رقصنده های جنوبی معمولاً بدون تئوری و فرمول، رقص ها را در کلاسهای غیر رسمی و خودمانی، «غلط و غلو» از دیگران می آموزند. نه این که این پدیده روبه رشد در جنوب شهر تعطیل باشد. همین بعضی می گویند که گذشت زمان به مرور، جنوبی ها را هم زیر سم این اسب سرکش و چموش در خواهد آورد!

یک کارشناس علمی و عملی رقص که مراد تهیه این گزارش یاری می کند، می گوید این کلاس هایی که من و تو امروزه شاهدش بودیم قطعاً هیچ ربطی به هنر رقص ندارند چرا که در بیشتر موارد، حتی مریدان این کلاس ها نیز از این هنر بی اطلاع و بی نصیب اند. آنها معمولاً از روی نوارهای رقص ویدیویی، چند حرکت خاص و چند قرو اطوار مخصوص را یاد گرفته و بساطی برای خودشان - در این آشفته بازار - پهن کرده اند. باله، هنری است پر دامنه و اصیل و بسیار مشکل که به یقین زوایای آن در کلاسهای ربع ساعتی نمی گنجد. البته جوهر واقعی رقص ایرانی هم در این کلاسها جایی ندارد و چشمگیرترین نمود آن در این کلاسها تنها چند تکه پارچه الوان و رنگارنگ است که به صورت دامنی پرچین سرهم بندی شده و به عنوان نماد رقص اصیل ملی ایران به خلاقیت قالب می شود. اما به این کلاس ها باید به عنوان یک پدیده اجتماعی نگریست که نشانگر رشد روز افزون تمایل افراد به سطحی نگری و گذران زندگی به عنوان یک تکلیف بی مقصد است، که اگر قواعد و اصول و جوهر هنر رقص در میان بود، همه چیز فرق می کرد.

و ختم کلام این که وقتی شنیدم مربی یکی از همین کلاسهای رقص مخصوص آقایان پسر نوجوانش را تنها بخاطر ابراز تمایل به شرکت در این کلاسها به زیر شلاق گرفته بود باز دوباره سرم را خاراند! الو گرفته بود سرم، کاش تویش پر از پشگل بود!

دوره های آموزشی باله را طی کرده و سپس در خطوط موازی «باله، ژیمناستیک و بدنسازی» ادامه داده است تا این که چند سال پیش، بنا به تقاضای شاگردانش در باشگاه بدنسازی، کلاسهای آموزش باله را راه انداخته است.

بچه های کلاس شما چند ساله اند؟

- معمولاً بین ۷ تا ۱۰ ساله.

با چه پیش درآمدی؟

- آنها قبلاً در کلاس های ژیمناستیک شرکت کرده و آمادگی جسمانی لازم را به دست آورده اند.

در کلاسهای ابتدایی چه حرکاتی می آموزید؟

- حرکات و حالات متفاوت دست ها و پاها و حرکات موزون.

در مراحل بعدی؟

- آموزش پیچیده تر می شود.

با استقبال؟

- بله، استقبال فوق العاده زیاد است. در همین باشگاه برای بچه های ۵ تا ۱۰ ساله تابستانها چندین کلاس ۲۰ نفره برگزار می کنیم، «مادران خیلی مشتاقند که دخترانشان در کنار کلاسهای مختلف تابستانی، در باله هم شرکت کنند. بعضی ها آنقدر مشتاقند که بچه هایشان را در طول سال تحصیلی هم برای شرکت در این کلاس ها به باشگاه می آورند. آنها از نظر مالی در چه سطحی اند؟

- شهریه کلاس ها خیلی کم است. به همان اندازه کلاس های زبان یا استخرهای شنا است. پس شرکت در این کلاسها که هفته ای یکبار و در طول دو ماه برگزار می شود بار مالی چندانی برای خانواده ها ندارد. اتفاقاً یکی از دلایل استقبال، ارزان بودن شهریه این کلاسها است.

با ذهنیتی که از پوسته باله هست با مشکلی مواجه نمی شوید؟

- نه. خوشبختانه تنها مشکلی که می تواند پیش بیاید ممکن است به خاطر استفاده از نوارهای غیر مجاز در تمرین ریتمها باشد که ما هرگز از چنین نوارهایی استفاده نمی کنیم. اینجا اصلاً مرد نیست؟

- نه محیط کاملاً زنانه است. تمام موارد رعایت می شود.

در این کلاسها فقط دختر بچه ها شرکت می کنند؟

- نخیر. این کلاسها در بین خانم ها و دختران جوان هم علاقه مندان بسیاری دارد. آنها معمولاً در قالب تیم های چهار یا پنج نفره دور هم جمع می شوند و کلاس باله هر بار در خانه یکی از آنها تشکیل می شود. از هر تیپی معمولاً در بین آنها وجود دارد اما بیشترشان از قشر کارمند و تحصیلکرده اند.

آنها با چه انگیزه ای به این کلاسها رو می آورند؟

- بعضی از خانم ها بنا به تقاضای شوهرانشان که دوست دارند همسرانشان رقص بلد باشند شرکت می کنند، برخی برای رفع خستگی کار و افسردگی می آیند؛ بعضی می خواهند به شکلی در زندگی شان تنوع به وجود بیاورند؛ بعضی می خواهند از عالم هنر، چیزی بلد باشند. اما اکثریت به عنوان یک تمرین جسمانی فرح به آن می نگرند. و البته در میان آنها کسانی هم پیدا می شوند که بنا به توصیه پزشک و جهت رفع افسردگی در کلاس ها شرکت می کنند. به هر حال تعداد شرکت کنندگان و علاقه مندان بسیار زیاد است.

روش کاری شما برای آموزش چیست؟

- پس از آموزش های مقدماتی و آمادگی جسمانی اولیه، کار اصلی را شروع می کنیم. برخی ابتدا به صورت تئوری و حتی روی تخته سیاه، هریک از حرکات را آموزش می دهند و پس از مدتی آنها را روی یک قطعه موسیقی با هم ترکیب می کنند و بعضی هم آموزش حرکات را روی قطعات موسیقی کوتاه و ساده شروع می کنند و کم کم به سراغ قطعات طولانی تر و پیچیده تر می روند.

قطعات موسیقی مورد استفاده در این کلاس ها مجازند؟

- تمام قطعات از موسیقی مجاز بوده و بیشترشان از صدا و سیما پخش می شوند.

مثلاً کدام قطعه موسیقی؟

- یکی از معمولترین و پر طرفدارترین قطعات که در کلاس های باله بسیار مورد استفاده قرار می گیرد موسیقی متن سریال امام علی (ع) است که آموزش کامل آن به معنای تکمیل کردن فنون رقص باله است.

از آهنگهای دیگر؟

- مثلاً نازنین مریم، مجنون، پاییز طلایی و بسیاری از ترانه های قدیمی و محلی ایران و همچنین قطعات سنتی.

لباس مورد استفاده؟

- همان لباسهای ورزشی که در کلاسهای بدنسازی مورد استفاده قرار می گیرد.

خب، دیگر؟

- من به حرفه خودم و افراد شرکت کننده در این کلاس ها که مجموعه ای کاملاً زنانه است به عنوان یک فعالیت سالم و مجموعه ای از افراد سالم نگاه می کنم.

سطح تحصیلات شرکت کنندگان؟

- تعداد دختران تحصیلکرده و دانشجو در بین آنها بسیار است. مسأله این است که خانم های تحصیلکرده و فعال که در اجتماع حضور دارند این را حق خود می دانند که به علایق و خواسته های سالم خود بپردازند.

چند روز پیش، یک استاد دانشگاه از گسترش علاقه به شرکت در کلاسهای کاملاً زنانه در بین دختران جوان اشاره می کرد. او می گفت آنها به دنبال تنوع و برای یافتن تجارب نو به سمت این کلاس ها می روند. البته بر خورداری از تناسب اندام نیز یکی از دغدغه های